

واقعی سببستین نایت» و آثاری که بعدتر خلق کرد - مثل لولیتا - ضعیف و نازس تر می نماید.

نابوکف در بیست و شش سالگی و در برلن بود که «ماشنکا» را نوشت و طبق گفته خودش اولین رمان وی بوده است. داستان در یک پانسیون در برلن می گذرد. پانسیونی که تمامی میهمانان آن را روس هایی تشکیل می دهند که وجه اشتراکشان مخالفت با انقلاب کمونیستی است و اینکه غربت را به بودن در روسیه ترجیح داده اند...

این یکی از اساسی ترین ویژگی های آثار نابوکف است که به شدت تحت تأثیر زندگی و گذشته وی است، طوری که داستانهايش تا حدی به خاطره شبیه می شود. او که در یک خانواده متمول و اشرافی و با فرهنگ زندگی می کرد بعد از انقلاب دور از وطنی که از آن خاطره های خوش بسیاری داشت در برلین در کنار روسهای مهاجر به زندگی پرداخت و در چنین محیطی رمان «ماشنکا» را نوشت.

شخصیت اصلی رمان مرد جوانی به نام «گانین» است. گانین قوی و نیرومند است. دوست دختری به نام لیودمیلا دارد، در حالیکه کلارا هم به وی بی علاقه نیست، اما گانین علیرغم جوانی کسل و بی حال است و زندگی را با باری به هر جهت می گذراند، تا اینکه خیردار می شود که «ماشنکا» همسر یکی از کسانی که در پانسیون است به زودی از روسیه می کویزد و در پانسیون به آنها ملحق می شود. شوهر ماشنکا مردی پرحرف و زشت است و چون شنیده که گانین قصد رفتن از پانسیون را دارد اتاق وی را پیشاپیش برای همسرش رزرو کرده است و گانین اکنون دائماً به یاد روزها و ایامی می افتد که با ماشنکا در روسیه گذرانده بود و اینکه

ماشنکا برای زندگی به اتاق وی می آید، در حالیکه او باید اتاق را ترک کند.

آیا «ماشنکا» تمثیلی از روسیه از کف رفته است که نهایتاً می توان با خاطره هایش دلخوش بود. از اینجای رمان است که فضای خوش پترزبورگ و روسیه پیش از انقلاب و عشق های آن ایام جا به جای کتاب جلوه گیری می کند تا اینکه بالاخره گانین با کشمکش درونی تسلیم واقعیت می شود و پیش از این که ماشنکا به پانسیون بیاید آن جا را بدون اینکه مقصد معینی داشته باشد ترک می کند: «گانین به وضوح بی رحمانه ای دریافت که رابطه اش با ماشنکا برای همیشه پایان یافته است... اکنون دیگر خاطره هایش را به انتها رسانده بود. با آنها ارضا شده بود و تصویر ماشنکا به همراه تصویر شاعر پیر رویه مرگ اکنون در خانه ی ارواح [= پانسیون] مانده بود که خود آن هم اینک یک خاطره بود. ماشنکا به جز در آن تصویر وجود نداشت و نمی توانست هم وجود داشته باشد» (ص ۱۵۱)

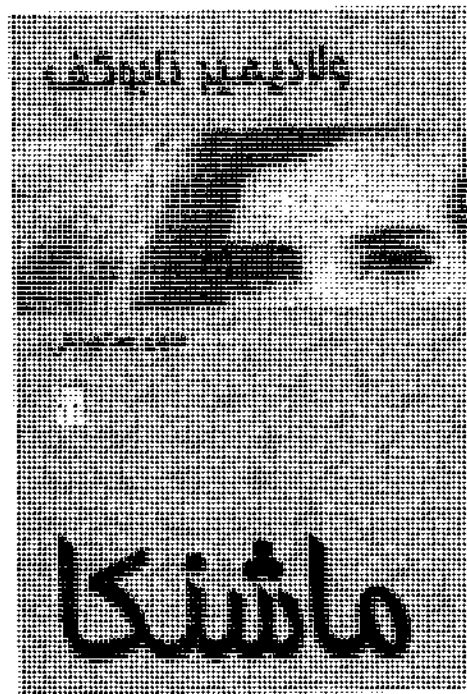
همه داستان «ماشنکا» طی شش روز در یک پانسیون می گذرد. یکی از کسانی که در این پانسیون روزگار می گذرانند، پیرمرد شاعری است که تمام زندگی اش را در روسیه گذرانده و حالا مجبور به ترک آن شده است. او با اینکه پولی ندارد، مدت ها معطل ویزای فرانسه می ماند، اما وقتی هم با هزار زحمت و انتظار ویزا می گیرد، آن را گم می کند و دچار سکتة خفیف می شود و این نمادی است از اینکه وی با وجود ریشه و خاطراتی که از روسیه دارد جایی برای رفتن ندارد.

داستان ماشنکا در شرایطی نوشته شد که تا هفتاد سال بعد از آن هم هر کسی می خواست درباره وقایعی از این دست بنویسد یا می باید در کنار

وقتی اهل کتابی رمان «ماشنکا» اثر ولادیمیر نابوکف را در دست می گیرد، نمی تواند تحت تأثیر نام و آوازه نویسنده آن نباشد، چرا که وی یکی از بزرگترین نویسندگان و منتقدان قرن بیستم است. چنانکه خود رمان «ماشنکا» نیز پس از اینکه در سال ۱۹۲۵ نوشته شد و به مدت چهل و پنج سال در محاق بود، تنها پس از شهرت جهانی صاحب اثر بود که در سال ۱۹۷۰ دوباره به چاپ رسید.

بدین ترتیب خود به خود این سؤال پیش می آید که آیا فراموشی درازمدت رمان ماشنکا به علت ضعف اثر نبوده، یا حداقل به این علت نبوده که فاقد جاذبه های عامه پسند بوده است. اما در این میان نکته نظرگیر اینکه در کتابی چون «آن دنیای دیگر»<sup>۱</sup> که تأملی در آثار نابوکف است و به وسیله منتقدی صاحب نظر در چهارصد - پانصد صفحه منتشر شده هیچ اشاره ای به رمان ماشنکا نشده است، جز اینکه صرفاً سالی انتشار آن را ذکر کرده اند! یعنی آن را در حد و حدود یک سیاه مشق دانسته اند. خود نابوکف هم در مقدمه ای که بر چاپ دوم کتاب می نویسد از خود در ایام نگارش کتاب به عنوان یک «نویسنده مبتدی» نام می برد و این کاملاً طبیعی است چرا که «ماشنکا» در قیاس با آثار بعدی نابوکف مانند «دعوت به مراسم گردن زنی»، «زندگی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



اردلان عطارپور

ماشنکا

نابوکف

خلیل رستم خانی

نشر دیگر، ۱۳۷۸

کمونیست‌ها و یا در کنار مخالفان آنها بایستند، اما نابوکف به دور از سیاسی‌نویسی‌های معمول، غم و شادی و امیدها و ناامیدی‌های آدم‌هایی را تصویر می‌کند که فقط «سیستم جدید» برای آنها غیرقابل تحمل است و ترک خانه و وطن و حتی غرور و ریشه‌ها و خاطرات خود را برمی‌گزینند، تا در رخوت و سستی در دیار غربت فقط روزگار بگذرانند و این نقطه قوت اثر است و شاید همین نقطه قوت باعث شده است که در آن شرایط حادی که یا باید موضع له یا علیه گرفته می‌شد کتابهایی از این دست مهجور ماندند.

اما نکته‌ای که از همان سطور اول رمان به چشم می‌خورد توصیف ریز به ریز و گزارشی و حتی توضیحی صحنه‌ها و وقایع است: «گانین مشغول تراشیدن ریش‌اش شد. این کار امروز به او لذت بخصوصی می‌داد. کسانی که ریش‌شان را می‌تراشند هر صبح یک روز جوان‌تر می‌شوند» (ص ۴۹)

دقت کنید که چطور حال پانسیون را توصیف می‌کند. یک گزارش کامل است: «هال یک راهروی لخت و بسیار تنگ بود. در هر طرف آن سه اتاق قرار داشت که شماره‌های‌شان با عددهای سیاه بزرگ روی درها چسبانده شده بود. این عددها برگ‌هایی بودند که از تقویم سال پیش کنده شده بودند. شش روز اول آوریل ۱۹۹۳. اول آوریل - در سمت چپ - اتاق آلفیوروف بود. بعدی از آن گانین، سومی به خانم صاحب‌خانه، لیدیا نیکولونا دورن، تعلق داشت - بیوه‌ی بازرگانی آلمانی که بیست سال پیش وی را از سارپتا آورده و خودش سال پیش از تب مغزی درگذشته بود. در سه اتاق سمت راست - ۴ الی ۶ آوریل - آنتوان سرگیویچ پوتیاگین، یک شاعر پیر روسی؛ کلارا، دختری با اندام

شاخص و چشمان شگفت‌انگیز قهوه‌ای مایل به آبی، و در اتاق ۶ در سر پیچ راهرو هم دو بالترین زندگی می‌کردند. کالین و گورنوتسوف...» (ص ۲۳ و ۲۴).

واقعاً که باید حرف ولادیمیر نابوکف را به خود وی تذکر داد که گاه در ایماژهای هنری و افسانه‌پردازی‌ها عصاره‌گیرتری از حقیقت وجود دارد تا در توصیف‌های صادقانه و پروسواس و ریز به ریز که بیشتر به درد گزارش و شرح و توضیح دادن می‌خورد تا اینکه اساس نثری هنری و داستانی باشد.

البته شاید توقع زیاد ما از نابوکف تا حدی از اینجا باشد که اگر چه وی در سال ۱۹۷۷ درگذشت، اما خواننده فارسی‌زبان نهایتاً ده سال است که او را می‌شناسد و این باعث شده که او را بیش از اندازه به روز بگیریم، درحالی‌که رمان «ماشنکا» در هفتاد و چهار سال پیش نوشته و چاپ شد و اگر ما در نقد آن، معیارهای ادبی همان زمان را در نظر بگیریم شاید نقاط قوت بیشتری به چشم‌مان بیاید.

نکته آخری که نمی‌توان از آن گذشت و در برخی از جملات به چشم می‌خورد نثر بد و غیرداستانی است که مترجم به کار می‌برد: «کلارا محض رعایت اصول پرسید» (ص ۳۴)، «از نوک گوش‌اش پیدا بود که لبخند می‌زد» (ص ۵۰)، «معمولاً اشغال خودش را جارو می‌زد» (ص ۷۵)... به علاوه اینها جدانویسی افراطی کلمات نیز عامل محکمی بوده است تا رمان با سهولت و روانی بیشتری خوانده نشود، چنانکه همسایه، دستکش، گلدان، سوگوار... در متن داستان به شکل‌های غریب هم‌سایه، دستکش، گل‌دان، سوگوار... آمده است.

پی‌نوشت:

۱- آن دنیای دیگر، آذر نفیسی، انتشارات طرح نو.

# درگذشت پدر کاریکلماتور ایران

پرویز شاپور پدر کاریکلماتور ایران در سحرگاه پانزدهم مرداد ماه سال ۱۳۷۸ به سرای باقی شتافت. شاپور در پنجم اسفند ماه ۱۳۰۲ ش به دنیا آمد. دوران تحصیل را در مدرسه دقیقی خانی آباد و مدرسه صنعتی سپهری کرد. سپس دوره کارشناسی را در رشته اقتصاد گذراند. اولین بار آثارش زائر ۱۳۳۳ ش در نشریات اهواز منتشر کرد. در ۱۳۳۴ به تهران آمد و همکاری خود را با نشریات «سپید و سیاه» و «توفیق» آغاز کرد. آثار او در توفیق با نام‌های مستعار «کامیار» و «مهدخت» بیشتر در صفحات دارالمجانین، سیدیات و یا با نام عقابید و آرا به چاپ می‌رسید. مطالب کوتاه او اولین بار در (۲۱ خرداد ماه ۱۳۳۶ در مجله «خوشه» با نام کاریکلماتور به چاپ رسید. کاریکلماتور - نام پیشنهادی احمد شاملو - تلفیقی از کلمه و کاریکلماتور بود. با مطرح شدن کاریکلماتور، پرویز شاپور به عنوان طنزنویسی شناخته شد و اولین کتاب کاریکلماتور او در سال ۱۳۵۰ توسط انتشارات نمونه در تهران به چاپ رسید. شاپور علاوه بر طنزنویسی، به کاریکلماتور هم روی آورد. کاریکلماتورهای او طرح‌های ساده اما عمیق و ظریف از اشیاء و موجودات اطراف ما بودند. نمایشگاه‌هایی از طرح‌های او در سال ۱۳۵۲ در گالری زروان، در سال ۱۳۵۶ در نگارخانه تخت جمشید و در سال ۱۳۷۶ در نگارخانه آریا برپا شد. طرح‌های شاپور در نشریات «گرافیس سالانه» و «دیزاین جورنال» نیز به چاپ رسیده است. همچنین نمایشگاهی از آثارش به مناسبت صدمین سال سینما در نمایشگاه «استاد اولم» ترکیه برپا شد.

آثار شاپور عبارتند از:

- ۱- کاریکلماتور ۱، انتشارات نمونه، ۱۳۵۰
- ۲- کاریکلماتور ۲، انتشارات بامداد، ۱۳۵۴
- ۳- کاریکلماتور ۳، (با گردباز می‌رقصم)، انتشارات مروارید - ۱۳۵۴
- ۴- کاریکلماتور ۴، انتشارات مروارید، ۱۳۵۶
- ۵- کاریکلماتور ۵، انتشارات مروارید، ۱۳۵۶
- ۶- کاریکلماتور ۶، انتشارات مروارید، ۱۳۵۶
- ۷- موش و گربه عنیب زاکانی با طرح‌های شاپور
- ۸- شاپور، انتشارات نمونه، ۱۳۵۲، انتشارات مروارید، ۱۳۵۴
- ۹- فانتزی سخاوت قلعه، انتشارات مروارید، ۱۳۵۵
- ۱۰- تفریح‌نامه (طرح‌های مشترک کیژن آندری پور و پرویز شاپور)، انتشارات مروارید، ۱۳۵۵

# وداع با روسیه

ژئوشکاه علوم انسانی و مطالعات  
رتال جامع علوم انسانی